

مردی که با جنای خود را کشت

به حبس ابد محکوم شد

و من برای دفاع از خودم مجبور شدم او را بکشم. با وجود این، دادستان برای متهم طبق ماده ۱۷۰ آیین دادرسی کیفری تقاضای مجازات اعدام کرد. محاکمه حسن دو جلسه طول کشید. قضات دادگاه او را قاتل حسین تشخیص دادند و به حبس ابد محکوم کردند.

روزنامه کیهان ۱۳۵۴

ولیلو و فرزندان در خانه خوابیده بودند. حسن بالای سر حسین رفت و با کارد ضربه‌ای به او زد. حسین بیدار شد و در صدد مقاومت برآمد که حسن با ضربه دوم او را از پای درآورد. لیلکه از سروصدای آنها بیدار شده بود بنای داد و فریاد را گذارد که حسن او را نیز مجروح کرد. مردم به کمک آنها آمدند و حسن دستگیر شد و به زندان افتاد. حسن در مراحل تحقیق اظهار کرد: حسین با کارد به من حمله کرد

خاطره جنایی

تشریح

ویژه‌نامه حوادث | روزنامه جام جم | ۳

چهارشنبه ۱۸ بهمن ۱۴۰۲ | شماره ۱۰۵۱

خون کارگرز حتمکش پایمال نشد

رازگشایی از قتل مرد راننده که قربانی نقشه سرقت خودرویش شده بود، خاطره یکی از کارآگاهان پلیس آگاهی است که این هفته آن را روایت کرده است

سرنخ کشف قتل

در فهرست ۲۲ نفره‌ام فقط مصطفی بود که غیب شده بود و انگار مثل یک قطره زیر زمین رفته بود. هرچه پاتوق‌ها و جاهایی را که احتمال داشت آنجا باشد، گشتیم، هیچ خبری نبود. چیزی که من را مطمئن می‌کرد مصطفی قاتل است، این بود که او هم در حوالی محل قتل زندگی می‌کرد. بادیستور بازپرس ویژه قتل، مصطفی مظنون شماره یک ما شد و به همه کلانتری‌های اطراف تهران اعلام کردیم حکم دستگیری او صادر شده است. چند ماهی از قتل راننده آر دی می‌گذشت و هیچ خبری از مظنون اصلی نبود. بازپرس و رئیس اداره فشار می‌آوردند که زودتر این سارق مسلح دستگیر شود. دیگر داشتم ناامید می‌شدم که اواخر فروردین مامور کلانتری تماس گرفت و گفت: جناب سروان مزدگانی بده، پیدایش کردیم. کسی را که شش ماه دنبالش بودی، پیدا کردیم. داخل خانه برادرش مخفی شده است. اگر اجازه می‌دهید الان دستگیرش کنیم. باورم نمی‌شد مصطفی را پیدا کرده‌اند. سریع به رئیس اداره زنگ زدم و گفتم می‌خواهم خودم دستگیرش کنم. با هماهنگی همکاران اطلاعات جنایی شبانه به خانه برادرش رفتیم و او را نیمه شب در خواب دستگیر کردیم و به بازداشتگاه آگاهی آوردیم. صبح با بازپرس هماهنگ کردم و بازجویی از مرد ۲۸ ساله شروع شد.

اعتراف به جنایت

مصطفی که خود را بهت زده نشان می‌داد، پرسید چرا من را دستگیر کردید که ماجرای قتل راننده را گفتم. در جواب گفت به من چه، مگر هر کس در این شهر می‌میرد، تقصیر من است. چه می‌دانم چه کسی راننده را کشته است. در همان حین همکارم برگه بررسی اسلحه کشف شده از مصطفی و پوکه‌های کشف شده از صحنه جنایت را برابم آورد؛ خودش بود. برگه را به متهم نشان دادم و گفتم از اول همه واقعیت را بگو. برگه را که دید، یخ کرد. بعد از چند دقیقه یک لیوان آب خواست و با خوردن آب شروع به اعتراف کرد: جناب سروان به‌عنوان مسافر در بستی سوار آر دی شدم، در طول مسیر چند جا از راننده خواستم توقف کند. وقتی اعتماد راننده را جلب کردم، وی را به محدوده یک جاده خاکی کشاندم و با تهدید اسلحه از او خواستم همه پول‌ها و مدارک هویتی و گوشی تلفن همراهش را به من بدهد. از راننده خواستم از خودرو پیاده شود. راننده که متوجه شده بود، قصد دارم خودرو را به سرقت ببرم، با من درگیر شد. مصطفی در حالی که دستانش می‌لرزید، ادامه داد: درگیری ما تا جایی ادامه داشت که مجبور شدم شلیک کنم. در تاریکی شب متوجه نشدم گلوله‌ها به کجا اصابت کرد اما وقتی می‌خواستم راننده را از خودرو بیرون بیندازم، متوجه اصابت گلوله به بدن او و مرگش شدم. از ترس خودرو را در بیابان رها و فرار کردم. با اعترافات پسر جوان، ته دلم می‌گفت اگر به بازجویی ادامه دهم، باز هم جرایم دیگری را افشا می‌کند، بنابراین به بازجویی ادامه دادم و او به سرقت مسلحانه یک موتورسیکلت هم اعتراف کرد و گفت: از میدان آزادی با گرفتن یک موتورسیکلت به قصد رفتن به محدوده شهران، راننده موتور را به محدوده جاده خاکی اطراف شهرک نفت برده و با تهدید اسلحه موتورسیکلت را سرقت کردم. پسر جوان قصد درگیری داشت که با شلیک دو تیر هوایی او را از محل فراری دادم. با این اعترافات و تکمیل تحقیقات، مصطفی را تحویل زندان دادم و خوشحال بودم که خون یک کارگر زحمتکش پایمال نشد.



تحقیق از شاهد ماجرا

از مامور کلانتری خواستم مرد نگهبان را برای سوال و جواب بیاورد تا شاید سرنخی از او به دست بیاوریم. مرد جوان که با مشاهده جنازه و این تعداد مامور شوکه شده بود، شروع به صحبت کرد: جناب سروان، نگهبان یک معدن مصالح ساختمانی هستم. ساعت ۱۰ صبح که مشغول بازدید از محدوده بیرونی کارگاه بودم، متوجه صدای سگ‌های نگهبان شدم. بلافاصله به محل نگهداری سگ‌ها رفته و در پشت یکی از تپه‌ها، خودروی آر دی سیاه‌رنگ را دیدم که راننده پشت فرمان آن به خواب رفته بود. به خیال این‌که راننده راه را گم کرده و در حال استراحت است، به خودروی سواری نزدیک شدم، اما متوجه شدم شیشه عقب خودرو بر اثر اصابت گلوله شکسته و راننده نیز پشت فرمان به قتل رسیده است. سریع به پلیس زنگ زدم و ماموران پلیس را در جریان ماجرا قرار دادم. ساعت ۱۵ بود و ما هنوز در صحنه قتل بودیم. هیچ سرنخی نبود تا این‌که در همان جاپلاک خودرو را استعلام گرفتم که مشخص شد سابقه سرقت ندارد و متعلق به مردی ۴۰ ساله به نام مهرداد است. مشخصات مالک خودرو با مقتول یکی و آدرس محل زندگی‌اش هم در نزدیکی محل کشف جسد بود. سریع همراه دو افسر کلانتری با هماهنگی بازپرس ویژه قتل به خانه مقتول رفتیم. وقتی زن جوان در را باز کرد و ما را دید، زنگ و رویش عوض شد و مدام می‌پرسید مهرداد را پیدا کردید؟ او کجاست؟ از زن جوان خواستم آرام باشد و توضیح دهد همسرش کجاست که گفت: مهرداد در یک کارگاه کار می‌کرد و هر روز بعد از پایان ساعت کار تا پاسی از شب مسافרכشی می‌کرد و آخر شب به خانه می‌آمد. دیروز عصر زنگ زد و گفت می‌خواهم به مسافרכشی بروم. تا ساعت ۱۲ شب از او خبری نداشتیم. به خیال این‌که مسافر برای قم زده است، تماس نگرفتم، چون زیاد مسافر به قم می‌برد و دیرتر می‌آمد. صبح وقتی غیبت مهرداد طولانی شد، موضوع را با برادر همسر در میان گذاشتم. هرچه با گوشی تلفن همراه مهرداد تماس گرفتم، کسی پاسخگو نبود، به همین خاطر ساعت ۹ صبح به کلانتری رفتیم و اطلاع دادم که همسرم گم شده است. بعد از شنیدن حرف‌های او و اعلام این‌که همسرش به قتل رسیده، از خانه خارج شدم. فردا صبح با رئیس اداره در مورد قتل و حدسیاتم صحبت کردم که او هم گفت: احتمال دارد مقتول، قربانی سرقت شده باشد، پس روی همین فرضیه تمرکز کن و قاتل باید زود دستگیر شود. برای این‌که سرنخی پیدا کنم، سراغ پرورده سارقان مسلح رفتم، برخی در زندان بودند و برخی از تهران خارج شده بودند و کیلومترها از محل جنایت فاصله داشتند. چند نفری اما هنوز در تهران و اطرافش بودند. سراغ تک‌تک آنها رفتم، دو سه نفری بیکار بودند، اما در محل زندگی خودشان بودند و با چند سوال و جواب متوجه شدم کار آنها نیست. چند نفری هم سربزه‌زیر شده و شغل آزاد دست‌وپا کرده و سر کاسبی بودند.